

بررسی نقش دولت مدرن بر قوم‌گرایی در ایران

حجهت عباسی ترکی^۱
منیره کاظمی راشد^۲
محمد تقی امامی خوئی^۳
منیره صدری^۴

چکیده: در پژوهش حاضر با پذیرش تنوع و کثرت قومی جامعه ایرانی، به بررسی این موضوع پرداخته شده است که چگونه ایجاد دولت مدرن پهلوی اول و سیاست‌های مبتنی بر مدرنیزاسیون، موجب تشدید قوم‌گرایی در ایران شد. منش تحریرآمیز و گراش‌های خشن همگنسازی قومی، نه تنها به ساخت جامعه مدنی و انسجام ملی در ایران منجر نشد، بلکه موجبات نارضایتی اقوام ایرانی را فراهم آورد. دولت پهلوی اول، تخصیین دولتی بود که براساس اندیشه‌های ناسیونالیستی به دنبال ایجاد هویت ملی واحد برآمد و نه تنها توансست هویت ملی منسجمی ایجاد کند، بلکه با تلقی ناصحیح از ناسیونالیسم و مدرنیزاسیون، روندی معکوس را پیمود و بذر تنش‌های قومی را در ادوار و بعنهای سیاسی کاشت.

واژه‌های کلیدی: ناسیونالیسم، قوم‌گرایی، دولت مدرن، مدرنیزاسیون، ملت، پهلوی

۱ دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر Sirdash53@yahoo.com
۲ استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر (نویسنده مسئول) Kazemirashed@yahoo.com
۳ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری mtimami@yahoo.com
۴ استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر manijehsadri@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۰۶ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۴/۲۵

The Role of Modern Government on Ethnocentrism in Iran

Hojjat Abbassi Turki¹

Monireh Kazemi Rashed²

Mohammad Taghi Imami Khoei³

Manizheh Sadri⁴

Abstract: The present study, assuming the ethnic diversity and plurality of the Iranian community, examines the issue that how the creation of a modern state in Pahlavi I era and its modernization policies have exacerbated ethnocentrism in Iran. The humiliating and violent tendencies of ethnic homogenization not only led to impossibility of creation of civil society and national cohesion in Iran, but also caused dissatisfaction of Iranian ethnic groups. The Pahlavi I government was the first state that sought to establish a national identity based on nationalistic ideas, and not only failed to create a coherent national identity, but also due to an inappropriate approach to nationalism and modernization, sowed the seeds of ethnic tensions into problematic political periods and situations.

Keywords: Nationalism, ethnocentrism, modern state, nationality, Pahlavi.

1 PhD Student Department of History, Islamic Azad University, Shabestar Branch Sirdash53@yahoo.com

2 Assistant Department of History, Islamic Azad University, Shabestar Branch (Corresponding Author) Kazemirashed@yahoo.com

3 Associate Department of History, Islamic Azad University, Shabestar Branch mtimami@yahoo.com

4 Assistant Department of History, Islamic Azad University, Shabestar Branch manijehsadri@gmail.com

مقدمه

آغاز سلطنت رضاشاه به معنی تحول از دولت مدرن نظری به دولت مدرن عملی بود. پس از تأسیس رژیم مشروطه، شرایط ویژه‌ای برای تأسیس دولت مملکت مدرن و هویت ملی پدید آمد. بروز بحران‌های بی‌دریبی و وجود برخی نارسانی‌های بنیادی، عملاً پرورژه مشروطیت را با بحران روبه رو ساخت و پرورژه هویت‌سازی ملی نیز دچار وضعیت مشابه شد. سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ ش. مجال دستیابی به ثبات سیاسی بود و در پایان این دوره منازعهٔ قدرت به سود رضاخان و متعددان پایان یافت (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۴۴).

وضعیت ایران در آستانه ظهور رضاخان و روی کار آمدن وی، به پیدایش نوعی ناسیونالیسم افراطی کمک کرد. تمام طبقات از رنج‌ها و مرارت‌های دوره انقلاب مشروطیت، جنگ جهانی اول، قیام گیلان و شورش‌های سایر نقاط ایران به سته آمده بودند. بخشی از اشراف، روحانیون، تجار و کارگران که جملگی طی سال‌های جنگ داخلی به انزوا کشیده شده بودند، در انتظار یک رهبر کاریزما بی بودند (قدس، ۱۹۸۳: ۹۳).

احمد کسری توپیج داده است که: «وجود مراکز متعدد قدرت مستقل که به فقدان کامل امنیت و تجزیه کشور انجامیده بود، دلیل اصلی حمایت مردم از دیکتاتوری بود» (کسری، ۱۳۲۰: ۳۶). در چنین وضعی که افراد بسیاری نگران فرو پاشیدن و از دست رفتن کشور بودند، در قیاس با اندیشه آزادی که از خواسته‌های اساسی انقلاب مشروطه بود، نظم و بقای ایران شتاب و ضرورتی بیشتر یافت. یگانه چاره‌ای که تقریباً همه اندیشمندان ایران دوست برای درمان این پریشانی یافته، دو راه پیوسته و یک‌سویه بود: نخست، ایرانیگری (ناسیونالیسم) در ایدئولوژی؛ دوم، دولت نیرومند مرکزی در میدان عمل (مسکوب، ۱۳۷۳: ۴۷۹-۵۰).

پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ دولت مدرن پهلوی و تأثیرات آن، پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است که برخی تنها به تجدد و نوسازی و اندیشه‌های تجددخواهانه در شکل‌گیری دولت مدرن پرداخته‌اند؛ مانند ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه اثر نادر انتخابی (۱۳۷۴)؛ تجدد

آمرانه اثر تورج اتابکی (۱۳۸۷) و چالش سنت و مدرنیته اثر محمدسالار کسرایی (۱۳۷۹). گروه دیگری نیز بر مبنای اندیشه‌های چپ‌گرایانه و نقش زیربنایی اقتصاد، به تحلیل دولت و جامعه در ایران پرداخته‌اند؛ همچون مجموعه آثار محمدعلی کاتوزیان (همایون)، اقتصاد سیاسی ایران و مجموعه مقالات احمد اشرف و آثار یراوند آبراهامیان. گروه دیگری نیز به ماهیت دولت پرداخته و موانع توسعه سیاسی در ایران را مورد بررسی قرار داده‌اند که از آن میان می‌توان به موانع توسعه سیاسی در ایران (۱۳۸۸) و کتاب گذار به دموکراسی (۱۳۹۴) اثر حسین بشیریه اشاره کرد.

درباره مطالعات مربوط به قومیت، کتاب قومیت و قوم‌گرایی در ایران، از افسانه تا واقعیت نوشتۀ حمید احمدی (۱۳۷۸)، پس از بررسی نظریات مختلف درباره ماهیت گروه‌های قومی و بسیج قومی، چارچوبی نظری برای جامعه ایران و علل سیاسی شدن مسائل مذهبی و زبانی پیشنهاد کرده و بر این باور است که ناسیونالیسم قومی واکنشی در برابر سیاست‌های تمرکز گرایانه و ایل‌زدایی دولت مدرن از سوی نخبگان ایلی بوده است تا مردم را علیه دولت مرکزی بسیج کنند. احمدی در این نوشتار قوم‌گرایی وجود گروه‌های قومی در ایران را افسانه دانسته است نه واقعیت.

از منابع دیگر در این زمینه، کتاب تحولات قومی در ایران، علل و زمینه‌ها اثر مجتبی مقصودی (۱۳۸۰) است که با تمرکز بر چالش‌های قومی پس از پیروزی انقلاب، جریانات آذربایجان و کردستان را در دهۀ ۱۳۲۰ بررسی کرده است. مؤلف در این اثر تمام نظریه‌های موجود در زمینه ناسیونالیسم قومی از قبیل نظریه‌های سیاسی، روابط بین‌الملل، روان‌شناسی و اقتصادی را مورد بررسی قرار داده است. بحران هویت قومی در ایران اثر دکتر علی الطائی (۱۳۷۸) اثر دیگر در این زمینه است که مشتمل بر پنج مقاله است و در مقاله اول و دوم به مسئله هویت قومی در ایران پرداخته شده است. وی معتقد است تعدد نژادی و قومی زمینه‌های تاریخی و کنونی را برای بحران هویت قومی فراهم کرده و عوامل اقتصادی، اداری، سیاسی و غیره این بحران را از قوه به فعل درآورده است.

با توجه به اینکه مطالعات مربوط به نوسازی و مدرنیسم، ناسیونالیسم و قوم‌گرایی دارای مابه‌ازاهایی سیاسی است و استفاده از نتایج این مطالعات می‌تواند در راستای هم‌گرایی یا واگرایی جوامعی که از لحاظ قومی متکثراند، حائز اهمیت باشد، لذا توجه

هرچه بیشتر به کیفیت این مطالعات و تأمل بر روش‌ها و رویکردهای مورد استفاده در آنها لازم و ضروری به نظر می‌رسد. بر این اساس پژوهش حاضر در پی پاسخ دادن به این پرسش است که دولت مدرن پهلوی اول چگونه به قوم‌گرایی در ایران منجر شد؛ پاسخ ابتدایی به این پرسش بدین‌سان خواهد بود که سیاست مبتنی بر مدرنیزاسیون با وجود تغییرات شگرف بر جامعه ایران، نتوانست یکپارچگی یا اتحاد ملی را که دغدغه تجدددخواهان ایرانی این دوره بود، فراهم کند. در این نوشتار تأثیر مدرنیزاسیون و ناسیونالیسم پهلوی را بر موزائیک رنگارنگ اقوام ایرانی بررسی خواهیم کرد.

پژوهش حاضر با روش توصیفی- تحلیلی در صدد تبیین نقش دولت مدرن پهلوی بر قوم‌گرایی در ایران است. بدین منظور نقش روشنفکران و فرایند ملت‌سازی و پیامدهای آن در پیدایش قوم‌گرایی مورد واکاوی، نقد و بررسی قرار گرفته است.

نقش روشنفکران در پیدایش اندیشه‌های ناسیونالیستی و دولت مدرن

ناسیونالیست‌های تجدددخواه بر آن بودند که نجات ایران در گروایجاد دولتی مقتدر است که جایگزین دستگاه دیوانی فاسد گذشته شود. بساط اقدار حکمرانان محلی را برچیند، مسئله عشاير را یک بار و برای همیشه حل کند، تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور را تأمین کند، دست علماء را از مداخله در امور دنیوی کوتاه کند، به جای موزائیکی از اقوام که به زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند و لحظه‌ای از دشمنی با یکدیگر باز نمی‌مانند، ملتی یگانه ایجاد کند که به زبانی مشترک سخن می‌گویند، فرهنگ واحدی دارند و به هستی امروزی و گذشته تاریخی خود آگاه‌اند. دولتی که نه تنها ملت خود را می‌آفریند، بلکه او را تربیت می‌کند و با تمدن آشنا می‌سازد (انتخابی، ۱۳۸۰: ۲۳).

یکی از افرادی که اندیشه‌هایش در ایجاد و گسترش ناسیونالیسم در ایران تأثیر فراوان داشت، میرزا فتحعلی آخوندزاده است. اساس اندیشه‌های او بر ناسیونالیسم و تجدد قرار داشت. آخوندزاده شیفتۀ ایران باستان بود و از تمدن ایران قبل از اسلام به نیکی یاد می‌کرد. وی نژاد و زبان را به عنوان عوامل پدید آورنده ملت مهم می‌دانست و از دیدگاه او انسان باید تعصب نژاد و زبان داشته باشد نه تعصب دین (آخوندزاده، ۱۳۷۵: ۱۶۵).

به نظر وی عامل پیوند دهنده ناسیونالیسم نژاد است و پیوسته بر این امر تأکید می‌کرد

که ایرانی‌ها فرزندان پارسیان می‌باشند. «سلطان فارس در عالم مداری داشتند و ملت فارس برگزیده ملل دنیا بود» (همان، ۲۱۰). در نوشته‌های آخوندزاده کم و بیش همه عناصر ناسیونالیسم جدید ایرانی به چشم می‌خورد؛ نظری گرامیداشت شورانگیز ایران باستان، شوق یک شبۀ اروپایی شدن، احساس تند ضد عربی، ترکی و ضد اسلامی، استهزا ای ادبیات قدیم فارسی و غیره.

میرزا آفاخان کرمانی که به نوبه خود از اندیشه‌های آخوندزاده تأثیر پذیرفته بود، به طرح ریزی نوعی ناسیونالیسم در ایران پرداخت که در آن به نژاد ایرانی، زبان فارسی و آداب و رسوم ایرانیان قبل از اسلام بسیار توجه شده بود. وی بدون در نظر گرفتن این موضوع که مهم‌ترین وجه مشخصه ایران، تنوع زبانی است، «ملت را امتی دانست که به یک زبان سخن می‌گویند» (آدمیت، ۱۳۵۳: ۲۷۸-۲۷۴).

تعريف او به‌طور غیرمستقیم این پیام را داشت که تا زمانی که ملت ایران به یک زبان سخن نگویند، نمی‌توانند ملت واقعی باشند.

ملکمن خان نیز راه چاره حفظ یکپارچگی ایران را در وحدت زبانی می‌دانست. افکار او بعدها توسط محمود افشار پروردۀ و منظوم شد و به دست رضاخان پیاده شد. (صدر، ۱۳۷۷: ۵۲). درواقع افکار ملکمن خان نقطۀ اصلی ملی‌گرایی قومی متکی به وحدت زبانی کشور و تبدیل «زبان مشترک» فارسی به «زبان جانشین» بود. ملکمن خان معتقد بود: «اتحاد طوایف مختلف در دولت واحد چنانکه می‌دانید ممکن نیست مگر به دو چیز: یا به وحدت زبان یا به وحدت مذهب. حالا در همه جا وحدت مذهب بسیار مشکل، بلکه محال شده است. پس به جهت اتحاد طوایف تنها راهی که باقی مانده است، منحصر به وحدت زبان است» (نورانی، ۱۳۵۲: ۱۰۰).

تقی‌زاده نیز از پایه‌گذاران هویت ملی بر مبنای فرهنگ «زبان» و مجله‌کاوه او نیز ناشر افکار پان ایرانیستی بود (همان، ۵۲). مقالات مجله‌کاوه که توسط تقی‌زاده منتشر می‌شد، به‌طور عمده حول دو محور ضرورت غربی شدن و باستان‌گرایی که سیاست مسلط در دوره رضاشاه بود، دور می‌زد. تقی‌زاده با تأسیس مجله‌کاوه در برلین (۱۹۱۶-۱۹۲۴) و تأسیس «هیئت میهن‌پرستان» با اشخاصی نظری محمدعلی فروغی، علامه محمد قزوینی و محمدعلی جمالزاده در آن به فعالیت مشغول بودند و افکار ملی‌گرایی نژادی آخوندزاده و

میرزا آقاخان کرمانی را که تا آن زمان در کتاب‌ها بود، به صورت اجتماعی تبلیغ کردند (انتخابی، ۱۳۷۱: ۳۱-۶۱).

بعد از تقی‌زاده، کاظم‌زاده ایرانشهر تبریزی با تأسیس مجله‌ایرانشهر به تبلیغ زبان فارسی و نژاد و تبار آریایی به عنوان رکن اساسی هویت‌های ایرانیان پرداخت. این بار نیز افراد شاخصی چون علامه قزوینی، عباس اقبال آشتیانی، رضا زاده شفق تبریزی، رشید یاسمی کرد، ابراهیم پوردادود گیلانی و مشقق کاظمی در محفل مجله‌ایرانشهر قلم می‌زدند. اعضای این محفل بعدها در دوره رضاشاه به مرشدان و پیشکسوتان سطح بالای روشنفکران و دانشگاهی ایران تبدیل شدند (صدر، ۱۳۷۷: ۵۷). یکی از موضوعات تأکید شده در این مجله، پیامدهای زیان‌بار گروه‌گرایی و قومیت بود (آبراهیمیان، ۱۳۸۰: ۱۵۳). در مقاله‌ای با عنوان «دین و ملیت» آمده است: «مسئله قومیت چنان جدی است که هرگاه از یک ایرانی که به خارج سفر کرده باشد ملیتش را پرسند، به جای نام پرافتخار کشورش از زادگاهش نام می‌برد. ما باید فرقه‌های محلی، گویش‌های محلی، لباس محلی، آداب محلی و حساسیت‌های محلی را از میان برداریم (مجله ایرانشهر، ۱۳۰۳: ۴۲-۴۷).

از دیگر مجله‌هایی که خط فکری مجله‌کاوه و به خصوص مجله‌ایرانشهر را تعقیب می‌کرد، نامه فرنگستان بود که از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ ش/۱۹۲۴-۱۹۲۶ م. توسط مشقق کاظمی عضو هیئت دیپلماتیک در آلمان انتشار می‌یافتد. دکتر تقی ارانی که قبل از گرویدن به مارکسیسم، با محفل ایرانشهر و فرنگستان همکاری می‌کرد، در مقاله‌ای با عنوان «آذربایجان یا یک مسئله حیاتی و مماثی ایران» که در نشریه فرنگستان به چاپ رسید، از حذف و نابودی زبان ترکی آذربایجان بوسیله خود پشتیبانی و ادعا کرد که مهاجمان مغول لهجه ترکی خود را بر جمعیت آریایی محلی تحمیل کرده‌اند (ارانی، ۱۳۰۳: ۲۵۴-۲۵۷).

مشقق کاظمی سردبیر فرنگستان نیز راه حل اجرای این پیشنهاد را اعلام کرد. وی در نخستین سرمقاله مجله گفته بود: «ایران خود را از شر استبداد سلطنتی رهانیده اما اکنون به دیکتاتوری انقلابی نیازمند است تا به زور توده‌های بی‌سود را از چنگال روحانیون خرافی رها سازد. امید ما به موسولینی دیگری است تا بتواند قدرت‌های ستی را از بین برد و در نتیجه بینشی نوین، مردمی جدید و کشوری مدرن به وجود آورد» (کاظمی، ۱۳۰۳: ۱۰).

یکی از کسانی که کامل‌ترین نظریات را درباره سیاست قومی ارائه کرد که باید توسط رضاشاه به اجرا درمی‌آمد، محمود افشار بود. وی پس از بازگشت از سوئیس در سال ۱۳۰۰ش. «انجمن ایران جوان» را تأسیس کرد و مجله‌آنده را در ژوئن ۱۹۲۵/تیر ۱۳۰۴ مقارن با سال انقراض سلسله قاجاریه در تهران بنیاد گذاشت. وی منظور خود از وحدت ملی را چنین بیان کرد: «اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس و غیره محبوش و ملوک الطوایفی کاملاً از میان بروند. کرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند. به عقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد» (افشار، ۱۳۰۴: ۵۰-۶۰).

گروه دیگری که در به وجود آمدن ناسیونالیسم جدید تأثیر بسزایی داشت، شاعران بودند. در شعر فارسی از دیرباز، فراوان حبسیات و فراوان‌تر اخوانیات وجود داشت، اما «وطنیات» در آغاز قرن بیستم دچار تغییرات افلاطی شد. در چند دهه نخست قرن بیستم، پرشورترین وطنیات نه برای شهر یا ولایت و زادگاه شاعر، بلکه برای ایران سروده شدند که در تاریخ ادبیات فارسی کمتر سابقه داشت. سرایندگان آنها نامی‌ترین شاعران زمان بودند؛ ناسیونالیست‌های پرحرارتی مانند سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال)، عارف، لاهوتی، عشقی و فرخی و همچنین افراد سنت‌گراتری مانند بهار و ادیب الممالک (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۲۲).

آغاز فرایند ملت‌سازی

با پایان یافتن جنگ جهانی اول و بحران بی‌سابقه‌ای که به دنبال تلاش انگلستان برای تحمیل قرارداد ۱۹۱۹م به وجود آمد، بر وhamat اوضاع افزوده شد. در گیلان و آذربایجان حکومت‌های خودمختار مستقر بودند. سران عشایر بر کردستان، خوزستان و بلوچستان حکومت می‌کردند. گرایش جدیدی که در تفکر اجتماعی-سیاسی این دوره شکل گرفت، زایدۀ چنین اوضاعی بود. روشنفکران این دوره امیدی به اصلاحات تدریجی پارلمانی و قضایی نداشتند. جاذبه‌های پنهان و آشکار دموکراسی، در برابر واقعیت‌های

خشن جامعه عقبمانده ایرانی رنگ میباخت (انتخابی، ۱۳۷۱: ۱۹). کسری در پاسخ به روشنگرانی که استبداد را علت عقبماندگی ایران تلقی میکردند، تجربه مشروطیت را مثال میآورد و اینکه در یک دوره بیست ساله، آزادی های اساسی کم و بیش در کشور رعایت میشد، اما اوضاع به هیچ وجه رو به بهدود نرفت. به عقیده او ایران کشوری عقبمانده است، چون مردم آن هنوز به شکل ملت سازمان نیافته‌اند. تفرقه برخاسته از اختلافات قومی، زبانی و مذهبی مانع از آن شده است که ایرانیان بتوانند به یگانگی ملت دست یابند (Abrahamian, 1980: 112).

عناصر اصلی سازنده ملیت در دوره پهلوی

دولت پهلوی از جمله دولت‌های مدرنی بود که با مداخله در امر هویتسازی ملی، زمینه‌های بقا و دوام خود را فراهم میکرد و بخش مهمی از شاکله مشروعیت خود را میساخت. دولت رضاشاه تقریباً همانند همه دولت‌های جهان سوم و برخلاف دولت‌های اروپایی، دولتی بود که پس از ایجاد، در صدد ملت‌سازی برآمده بود. ایران نوینی که در عصر رضاشاه پدید آمد، ایرانی شکل گرفته بر بنیاد الگوی ملت‌دولتی بود که ملتش باید ایران همگن باشد و دولتش، دولت مقندر متصرف کر. برای داشتن چنین ملتی، لازم بود تمامی هویت‌های مادون ملی و حتی موجودیت آنها نفی شود (مرشدی‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۸۱-۱۸۲). عناصر اصلی سازنده ملیت ایرانی در این دوره عبارت بودند از:

- نژاد ایرانی: در پروژه هویتسازی دولت مطلقه پهلوی، ایرانیان از نژاد آریایی دانسته شدند. این نژاد از دو جهت باعث افتخار و مبهات بود. نخست آنکه آن را تنها نژاد برتر و صاحب‌نام امروزی میدانستند. دوم، در پیشینه تاریخی اش مبدأ تمدن بوده است. قائل شدن به عنصر نژادی در ساختمان ملیت ایرانی، در پرتو ایدئولوژی‌های آن روزگار - بهویژه ایدئولوژی نژادپرستانه جدید اروپا - صورت می‌گرفت. به علاوه، در این پروژه سایر نژادها «غیر» و ییگانه انگاشته می‌شدند و عملاً اصل وجودی آنها مورد انکار واقع می‌شد (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۵۴-۲۵۵).

- زبان فارسی: در پروژه هویتسازی ملی دولت مطلقه پهلوی، زبان فارسی رکن اصلی ملیت ایرانی را تشکیل می‌داد. اگرچه در حوزه جغرافیای سیاسی ایران، گروه‌های مختلف

زبانی قرار داشتند، اما در این پروژه اولاً اصل وجود گروههای زبانی نادیده گرفته شد و ثانیاً ترویج زبان فارسی به عنوان زبان ملی پذیرفته شد. زبان فارسی در پروژه هویت‌سازی، «خودی» محسوب می‌شد که اجنبی‌ها و اغیار موجودیتش را تهدید می‌کردند. دستگاه غیریت‌سازی، همه زبان‌های غیرفارسی را غیر زبان ملی ایرانیان مقوله‌بندی کرد و با توجه به پروژه هویت‌سازی ملی ایرانی، غیریت‌های زبانی باید محو می‌شدند و از بین می‌رفتند (همان، ۲۵۰-۲۵۳).

- **میهن‌دوستی و شاه‌پرستی:** این دو اصل در دوران سلطنت رضاشاه به عنوان دو اصل همراه و همزاد در نظر گرفته شدند و در پروژه هویت‌سازی دولت پهلوی، میهن‌دوستی و شاه‌پرستی، دو اصل همراه و جدایی‌ناپذیر و در عین حال بنیادی ملیت ایرانی را شکل می‌دادند. دولت رضاشاه به دنبال دمیدن روح ناسیونالیستی بر مبنای شاه‌پرستی و میهن‌دوستی در تمام شئون کشور بود و سیاست او در رابطه با مطبوعات و سایر رسانه‌ها نیز در همین چارچوب قابل درک است (قنبیری، ۱۳۸۵: ۲۷۷).

- **پیشینه مشترک تاریخی:** تأسیس پیشینه مشترک تاریخی، جزء بسیار مهمی از پروژه هویت‌سازی محسوب می‌شود؛ زیرا از طریق تأسیس پیشینه، گذشته به تربیتی بازسازی می‌شود که امروزه هم بازگو می‌شود. از طریق تأسیس پیشینه مشترک، دستگاه یکسان‌سازی و بهنجارسازی نیز به شکل مؤثری به کار گرفته می‌شود؛ زیرا با به کارگیری ماشین یکسان‌سازی، همه تفاوت‌ها و گرسنگی‌های تاریخی مختلف از بین می‌رود و تاریخی یکدست و یکنواخت به دست می‌آید. دولت مطلقه پهلوی نیز با این هدف دست به ایجاد یک پیشینه مشترک تاریخی زد (اکبری، همان، ۲۵۵).

رضاشاه با الهام گرفتن از تحولات مربوط به شکل‌گیری دولت‌های اروپا، ناسیونالیسم مدرن و الگوی نوسازی غرب و تحت تأثیر و تشویق گروهی از روشنفکران تحصیل کرده ایرانی، مصمم شد وفاداری به دولت را جایگزین وفاداری‌های سنتی (ایلی) کند (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۳). از دیدگاه شخص رضاشاه و دولت او، دولت قدرمند مدرن به معنای نفی چندگونگی فرهنگی کشور بود. به عقیده آنان تمامی جامعه فارغ از چندگونگی فرهنگی و قومی آن، باید به یک زبان سخن بگوید و به یک فرهنگ واحد منتبض باشد؛ به همین دلیل زبان فارسی به زبان رسمی کشور و تاریخ و فرهنگ فارسی زبانان به تنها منشا

هویت تمامی آنان تبدیل شد که در این محدوده جغرافیایی زندگی می‌کردند. پوشیدن لباس‌های قومی و محلی، نوشتمن و چاپ به سایر زبان‌های قومی‌ایرانی و هرگونه تظاهرات فرهنگی غیرفارسی ممنوع شد و متخلفان مجازات می‌شدند. بدین ترتیب ایران به عنوان کشوری محسوب شد که دارای تنها یک زبان، یک فرهنگ و یک قومیت بود (الطائی، ۱۳۷۸: ۱۳۱).

پیامدهای مدرنیزاسیون و ناسیونالیسم پهلوی بر جامعه ایران

اقدامات رضاشاه برای ایجاد وحدت و یکپارچگی ملی، نارضایتی‌های زیادی در میان اقلیت‌های مذهبی و زبانی پدید آورد. سیاست بستن مدارس و انتشاراتی‌ها برای اقلیت‌ها، به‌ویژه آذری‌ها بسیار زیان‌آور بود؛ آذری‌هایی که نسبت به کردها، اعراب، بلوجها و ترکمن‌ها بیشتر شهرنشین شده بودند و روشنفکران بومی خود را داشتند. بنابراین هنگامی که جلوی فعالیت مدارس، روزنامه‌ها و انتشاراتی‌های ترک‌زبان آذربایجان گرفته شد، نارضایتی‌های فرهنگی افزایش یافت. بدین ترتیب روند نوسازی شکل جدیدی از گروه‌گرایی را پدید آورد که نه بر جوامع روستایی، قبایل و محلات شهری، بلکه بر اقلیت‌های فرعی زبانی و فرهنگی مبنی بود (آبراهیمان، همان، ۲۰۱).

سرکوب عشایر سبب شد بسیاری از قبایل به آگاهی سیاسی دست یابند و هویت خویش را در نسبت با مسیر کوچ، فرهنگ، رسوم و سنت‌ها و زبان جست‌وجو کنند. اقلیت‌های قومی به مفهوم واقعی کلمه، ائთلافی را در برابر روند فارسی‌سازی رژیم به وجود آوردن و چون در معرض پدیده‌های صنعتی و شهری قرار گرفتند، با افکار سیاسی جدید آزادی و برابری- آشنا شدند و این امر در برخی از قیام‌ها نقش مهمی ایفا کرد (فوران، ۱۳۸۹: ۳۵۰).

تبریز (مسلمانان و ارامنه)، مشهد (مسلمانان و یهودیان)، کرمان (شیعیان و زردهشیان) و شاهرود (شیعیان و بهائیان) از جمله شهرهایی بودند که شاهد منازعات مذهبی در این دوره بودند. کشمکش‌های زبانی نیز در مناطق عرب‌نشین، آذربایجان و کردستان بروز کرد. فرزند شیخ خزرعل به محض اینکه از تبعید رها شد، به خوزستان بازگشت و طی برگزاری همایشی با حضور سران عرب‌زبان، اعلام کرد که حکومت مرکزی با سلب

آزادی مردم عرب، خواستار از بین رفتن زبان عربی است و فریاد استقلال و خودمختاری از حکومت مرکزی را سر داد. مردم نیز از خواست او استقبال کردند (آبراهامیان، همان، ۱۵۷). در کردستان نیز اتفاقاتی مشابه آذربایجان رخ داد. رهبران منطقه، سازمان مخفی کومله ژیان کردستان را تشکیل دادند و با این عمل در پی احیای هویت قومی برآمدند که به دست پهلوی اول به شدت سرکوب شده بود (حمید، ۹۸۹: ۹۵).

نتیجه‌گیری

نوسازی، مذهب‌زدایی و ملی‌گرایی که از سوی دولت پهلوی اول در طول کمتر از دو دهه دنبال شد، روندی معکوس را پیمود و نه تنها باعث ایجاد وحدت و یکپارچگی ملی نشد، بلکه نارضایتی زیادی در میان اقلیت‌های مذهبی و زبانی پدید آورد. تمرکز گرایی شدید و تأکید بیش از اندازه بر تضعیف و اضمحلال شاخص‌های فرهنگی و زبانی، نوعی بحران هویت برای اقلیت‌های قومی آفرید. دولت پهلوی اول تلاش زیادی کرد تا بتواند زبان‌ها و اقوام غیرفارس‌زبان را در دیگ ناسیونالیسم ایرانی هضم کند، اما برداشت خطی و بدون انطاف از الگوی نوسازی و فرایند خشن ملت‌سازی، موجب منازعات اجتماعی و مانع از توفیق این امر شد.

از نظر رضاشاه و روشنفکران تجددخواه او برای توسعه، نوسازی و یکپارچگی ملی باید تمام نهادها و ساختارهای سنتی حذف می‌شدند و بر همین اساس، اقوام و هویت‌های قومی یکی از موانع عمدۀ مدرنیزاسیون به شمار می‌آمدند. عملکرد رضاشاه در فرایند ملت‌سازی که با شیوهٔ خشوت‌آمیز و انکار هویت‌های قومی همراه بود، ضربهٔ سختی به ایرانیت زد که همیشه در طول تاریخ دوام آورده بود. او برای انکار وجود اقوام و زبان‌های گوناگون در کشور، به زور متول شد که این امر باعث به وجود آمدن بیگانگی و بحران هویت برای گروه‌های قومی شد. نکتهٔ مسلم آن است که الگوی مدرنیزاسیون و ملت‌سازی پهلوی اول نه تنها باعث توسعه و یکپارچگی ملی نشد، بلکه حتی باعث سیاسی شدن علیق قومی شد و کشور را تا مرز تجزیه و از هم پاشیدگی پیش برد. برای اثبات این ادعا می‌توان به جنبش‌های آذربایجان و کردستان در دهۀ ۱۳۲۰ اشاره کرد که در حقیقت پاسخی به اقدامات ملی‌گرایانه و سرکوب گرایانه دولت پهلوی بوده است. البته در

جنبش‌های تجزیه‌طلبانه‌ای که در آذربایجان و کردستان رخ داد، دست‌های خارجی (شوروی) در کار بود، اما به نظر می‌رسد زمینه‌های اجتماعی این جنبش‌ها با اقدامات دولت پهلوی فراهم شد و به میزان زیادی منتأثر از سیاست‌های تبعیض‌آمیز و نادرست قومی رضاشاه بود. به هر حال، اگر قرار است ایران به نظام اجتماعی و اقتصادی متعادلی دست یابد، باید در ک واقعینانه‌ای از هویت متکثر خود داشته باشد و ارائه تعاریف تنگ‌نظرانه از ملت و انکار هویت‌های قومی، موجب چالش‌های امنیتی می‌شود و روند توسعه را به مخاطره خواهد انداد.

منابع و مأخذ

- آبراهیمان، یرواند (۱۳۸۰)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ج ۶.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۷۵)، *الصایی جدید و مکتبات*، به کوشش حمید محمدزاده، تبریز: نشر احیا.
- اتابکی، ایرج (۱۳۷۶)، آذربایجان در ایران معاصر، ترجمه محمد کریم اشراق، تهران: انتشارات توسع.
- اوانی، تقی (۱۳۰۳)، «آذربایجان یا یک مسئله حیاتی و مماثل ایران»، *فرنگستان*، ش ۵، صص ۲۴۷-۲۵۵.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۳)، *ایسلولوژی نهضت مشروطیت در ایران*، تهران: انتشارات پیام.
- افشار، محمود (۱۳۰۴)، «مطلوب ما، وحدت ملی ایران»، آینده، س ۱، ش ۱.
- افشار، ایرج (۱۳۲۵)، *نامه‌های لنزن از دوران سفارت تھی‌زاده در لندن*، تهران: انتشارات فروزانفر.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت ایرانی فاجاریه و پهلوی اول*، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- الطائی، علی (۱۳۷۸)، *بحران هویت قومی در ایران*، تهران: نشر شادگان.
- انتخابی، نادر (بهار ۱۳۷۲)، «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت»، *نشریه ایران نامه*، شماره ۴۲، صص ۱۸۵-۲۰۸.
- ایرانشهر (آذر ۱۳۰۳)، «مذهب و ملیت».
- ایوبی، حجت‌الله (بهار ۱۳۷۷)، «شکاف‌های قومی و خشونت پیکارهای سیاسی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پیش‌شماره اول.
- بهار، محمدتقی (۱۳۳۶)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بیات، کاوه (۱۳۷۲)، «تحولات خارجی و مسائل قومی در ایران»، *فصلنامه گفتگو*، ش ۳، صص ۴۵-۵۴.
- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)، *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*، تهران: نشر مرکز.
- حمید، احمد (۱۳۸۹)، *قومیت و قومگرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت*، تهران: نشر نی.

- رمضانزاده، عبدالله (بهار ۱۳۸۰)، «توسعه و چالش‌های قومی»، *برگ فرهنگ*، ش ۸، صص ۱۱-۲۰.
- صدر، ضیاء (۱۳۷۷)، *کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان*، تهران: اندیشه.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۵۴)، *مقالات فروغی*، تهران: مدرس، چ ۲.
- فوران، جان (۱۳۸۹)، *مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- قزوینی، عارف (۱۳۷۱)، *دیوان عارف*، به کوشش سیف آزاد، تهران: نشر خوارزمی.
- قبری، داریوش (۱۳۸۵)، *دولت مدرن و یکپارچگی ملی در ایران*، تهران: انتشارات تمدن اسلامی.
- (۱۳۷۹)، *دولت و جامعه در ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- کاتمن، ریچارد (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر کویر.
- کاظمی، مشقق (۱۳۰۳)، *فرنگستان*، ش ۱۱.
- کسری، سید احمد (۱۳۲۰)، *امروز چه باید کرد*، تهران: نشر پرچم.
- گیبرنا، مونسترات (۱۳۷۸)، *مکاتب ناسیونالیسم: ناسیونالیسم و دولت سلطنت در قرن بیستم*، ترجمه امیر مسعود اجتهادی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مددپور، محمد (۱۳۷۲)، *سیر تفکر معاصر، تجدد و دین‌زدایی در اندیشه‌های میرزا قفعی‌آخوندزاده*، تهران: تربیت.
- مرشدی‌زاده، علی (۱۳۸۰)، *روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی*، تهران: نشر مرکز.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳)، «ملی‌گرایی، تمرکز و فرهنگ در غروب قاجاریه و طلوع پهلوی»، *دانشنامه ایرانیکا*، س ۱۲، ش ۳، صص ۴۷۹-۵۰۹.
- نورانی، فرشته (۱۳۵۲)، *تحقیق در افکار میرزا ملکم خان نظام‌الدوله*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیجی.
- وینست، اندره (۱۳۷۸)، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.

- Abrahamian, Yervand (1980), *Kasravi: The Integrative Nationalist of Iran, towards a Modern*, London: Frank Cass.